



روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران
صاحب امتیاز و مدیر مسوول: مهدی رحمانیان
نشانی: میدان آراژنتین، خیابان زاگوس، پلاک ۹، ساختمان شرق، طبقه همکف
تلفن: ۸۸۶۵۸۵۷۵ - **تلفار:** ۸۸۶۷۷۴۶۹
توزیع: شرکت ناوآوران جهان رسانه ایرسا - **تلفن:** ۸۸۸۲۳۲۹۰
شماره فنی، آنلاین و لیتوگرافی: روزنامه شرق
چاپ گلرزی: جاده قدیم کرج، فتح ۱۷، پلاک ۲۹۹ **تلفن** ۶۶۸۲۳۴۶۷ - **۷**

کاش پدر من هم کارخانه‌دار بود

فرزاد موتمن

چرا این روزها فیلمسازان سراغ ژانرهای مختلف می‌روند؟ چرا آنهایی که زمانی درام می‌ساختند سراغ کمدی رفتند؟ برای پاسخ به این سوالات باید به تاریخ سینما برگردیم.ا سال ۱۹۲۰ به بعد صنعت فیلمسازی در امریکا گسترش پیدا کرد. تا پیش از این تاریخ به دلایل مختلفی فیلمسازی رشد نمی‌کرد. یکی از این دلایل قانون کپی‌رایت فیلم‌ها بود که کمپانی «دیسون» آن را در انحصار خود قرار داده بود. یعنی هر کس به طور مستقل فیلم می‌ساخت از سوی شرکت «ادیسون» تحت تعقیب قضایی قرار می‌گرفت. چنین بود که هالیوود مامن و پناهگاه فیلمسازی ای بود که بکی دو فیلم می‌ساختند سپس تحت تعقیب قرار می‌گرفتند و از جنگ‌های هالیوود به سمت مرکزیک فرار می‌کردند. چند سالی در مرکزیک می‌ماندند تا آب‌ها از آسیاب‌ها بیفتند و سپس دوباره برمی‌گشتند و فیلمی دیگر را شروع می‌کردند. پس می‌توانیم بگوییم آغاز تاریخ سینما با جنبش مخفی، گانگسترسیم و تبهکاری پیوند خورده است. سال ۱۹۲۰ «ادیسون» حق امتیازش را واگذار کرد. چون از سینما ناامید شد. او یک بازگاز بود و فکر می‌کرد از سینما پولی در نمی‌آید. بعد از آن فیلمسازی با آزادی عمل بیشتری ادامه یافت. فیلمسازان زیادی فیلم ساختند، کمپانی‌ها به بودند که متن را به فیلم تبدیل می‌کردند. یعنی تهیه‌کننده، فیلمنامه را ش‌ده، ستاره‌هایی که مردم را جلب کنند. در آن دوره کمپانی‌ها کارگردانان را استخدام می‌کردند. یعنی تهیه‌کننده، فیلمنامه را انتخاب می‌کرد و آن را به مدیر هنری می‌سپرد. مدیر هنری تحقیقات لازم را انجام می‌داد. استوری‌بورد را آماده می‌کرد و آن را در اختیار کارگردان قرار می‌داد. بنابراین کارگردانان، صنعتگرانی بودند که در کارنامه فیلمسازان کلاسیک به انواع فیلم‌ها برمی‌خوریم؛ کمدی، تاریخی، وسترن، درام، ملودرام و… آنها در حیطه‌ها و ژانرهای مختلفی کار می‌کردند و فیلم می‌ساختند. این تصور که یک فیلمساز فقط باید یک نوع فیلم بسازد بعد از جنگ جهانی دوم و همزمان با گسترش تئوری مولف و موج نو سینمای فرانسه به وجود آمد. تئوری مولف اساساً روی این موضوع تاکید می‌کند که هر فیلمسازی در زندگی تنها یک فیلم می‌سازد و هر فیلم‌های بعدی خودش را تکرار می‌کند. حالا که نزدیک به ۶۰ سال از مطرح شدن تئوری مولف می‌گذرد به خوبی متوجه نقاط ضعف و قوت این تئوری می‌شویم. اهمیت کارگردان در پروسه تولید فیلم، اولین بار توسط این تئوری مطرح شد اما تئوری مولف در بعضی قسمت‌ها نیز به حد افراط حرکت کرد مثلاً طرفداران این تئوری به ستایش غلوآمیز از کارگردانی که سراغ یک ژانر و سبک از سینما می‌فتند، می‌برداشتند و کارگردان دیگر را نادیده می‌گرفتند. همین دلایل باعث شد بسیاری این تئوری را مدت‌ها بعد رد کنند. گذر که جزء اولین امضانکنندگان تئوری مولف بود در سال ۱۹۶۱ آن را رد کرد و گفت «این تئوری ارتجاعی است چون هیچ‌کس تنها صاحب یک فیلم نیست بلکه فیلم ساختن یک کار گروهی است و آدم‌های مختلفی روی اثر تاثیر می‌گذارند» من هم فکر می‌کنم ما باید برای فیلمسازان این حق را قائل شویم که اگر مایل هستند سراغ یک نوع فیلمسازی بروند و اگر مایل نیستند انواع فیلمسازی را تجربه کنند. ما فیلمسازان گاهی مجبور هستیم به سمت کارهایی که دوست نداریم برویم چون همه ما در یک صنعت کار می‌کنیم و از همین رار زندگی را می‌گذرانیم. ما مثل کارمندان نیروی کارمان را می‌فروشیم و بنابراین پول می‌گیریم. بنابراین منتقدان و طرفداران دواتشه فیلمسازان نباید جا بخورند چون فیلمسازی این صنعت زندگی می‌کند، اما در عین حال در فیلمی، باید لحن و استانداردها خودش را رعایت کند. بعضی فیلمسازان یک نوع فیلمسازی را ترجیح می‌دهند. مثلاً مسعود کیمیایی همیشه مسعود کیمیایی است. او لحن و طعم و سبک خودش را دارد و حاضر نیست چیز دیگری بسازد. من مطمئنم اگر به کیمیایی پیشنهاد ساخت کمدی بدهیم، می‌گوید: «فکر بیهیاضی است؛ چه زمانی که «چریکه تارا» می‌سازد چه وقتی که سراغ یک سوزه ژانلستیک مثل «مرکاب» می‌رود یا یک فیلم تریلر عاشقانه مثل «شاید وقتی دیگر» را به تصویر می‌کشد یا زمانی که درام «هسافران» را می‌سازد و… او هیچ وقت به ویژگی‌های هیچ‌کدام از این ژانرها نزدیک نمی‌شود. او لحن خودش را دارد. من نمی‌گویم این کار خوب است یا بد اما به هر حال ویژگی‌های بعضی فیلمسازان هم مثل من دوست دارند خوششان را در اختیار قواعد و قوانین اثرها قرار دهند و اندک چیزهایی هم از خوششان در اثر باقی بگذارند. در فیلم‌های «شبه‌های روشن»، «هفت پرده» و «صداهای» من ویژگی‌های مشترکی دیده می‌شود چون این فیلم‌ها یک فیلمنامه‌نویس دارد. اما در فیلم «باج‌خور»، «پوپک و مش‌مشالله» و «جعبه موسیقی» خودم را در اختیار پروژه و ژانر گذاشتم‌ام و کمتر ویژگی مشترکی در این فیلم‌ها می‌بینید. شنیدم بعضی‌ها می‌گویند فیلمسازی که نمی‌تواند مطلقاً عاریق و سلایق خودش فیلم بسازد چرا فیلمسازی را نمی‌کند؟ من در جواب می‌گویم چرا نباید بسازیم. در این رابطه یک مثال می‌زنم. مهندسی دوست دارد یک استاندارد بزرگ بسازد اما به جای این پیشنهاد ساخت استاندارد می‌دهد که پیشنهاد می‌کنند یک خانه بسازند. یا او نباید سراغ ساخت خانه برود؟ یا توجه به موقعیت سیاسی، اجتماعی و بحرانی سینما در همه جای دنیا ما فیلمسازا نمی‌توانیم پیشنهاد فیلم‌های ایدéal خود را بسازیم. ما کارمندان سینما هستیم و روی پروژه‌های مختلف کار می‌کنیم. باید حق فیلمسازان را به رسمیت بشناسیم. آنها حق دارند روی پروژه‌های مختلف کار کنند، آنها حق دارند کارهای سفارشی قبول کنند. حتی حق دارند سطح کارشان پایین بیايد. گاهی با این پرسش، روبرو می‌شویم که چرا کارها در بعضی مواقع ضعیف می‌شوند. این طبیعت فیلمسازی است که بعضی مواقع فیلمسازان فیلم‌های ضعیف بسازند. ما نباید از این موضوع ترسیم. همه فیلمسازان به هر حال کار می‌سازند اما باید با همه کارها با تمام ساختن یک نوع فیلم می‌روند، یا فیلم‌هایشان مورد قبول عامه مردم واقع می‌شود و سود می‌کنند یا نه، در آن صورت آنها به حمایت مالی احتیاج دارند که بتوانند ادامه دهند در غیر این صورت له می‌شوند. من هم دوست داشتم شرایطی فراهم شود تا فقط سراغ نوع به‌خصوصی از فیلمسازی بروم. کاش پدر من هم کارخانه‌دار بود و مادرم شازده قاجار. اما چه کنم که پدر من پزشک عمومی است و مادرم ختله‌ار. پس من مثل کارمند به سینما نگاه می‌کنم و فیلم می‌سازم چون باید زندگی‌کنم. این طبیعت سینماست.

روزنامه

سال پنجم■ شماره ییابی ۱۰۱۰■ شماره ۸۶ دوره جدید ■ سه‌شنبه ۲۲ تیر ۱۳۸۹■ ۱۳شعبان ۱۴۳۱■ ۱۲ جولای ۲۰۱۰

گزارش آخر: پاتوق نویسندگان پارسی ثبت ملی فرهنگی شد

کافه دوفلور موزه‌ای در دل تاریخ ادبیات

دکلان کبیرد / گاردین



است که بعد از مرگ پدرش پشت پیشخوان کافه دوفلور تکیه زده است. کودی‌کای او میان بحث‌های داغ نویسندگانی گذشته که اینجا با هم دوست می‌شدند، بحث می‌کردند، می‌نوشتند و به قول لئونارد نوبل می‌گرفتند. ژان پل سارتر شبی در همین کافه با صدای بلند رو به همه گفته بود: «کافه‌ها آرزمان شهری برای شاعران هستند، جایی که می‌توان در آن ساعت‌ها حرف زد و حرف زد و حرف زد.» روی نیمکت ژان پل سارتر نشستم، جایی که هر روز عصر سیسون دوبار بعد از اتمام کارهایش اینجا به رفیق صمیمی‌اش می‌پیوست، ری یخسدمت پیچ کافه می‌گوید: «سارتر همین جا طوط جلودارهای نوشت، کافه چرکنویس‌اش را قاب کرده‌ام و بالای میز او چسبانده‌ام.» او در این کاغذ نوشته است: «من احساس می‌کنم آزاد‌ام. انسان محکوم است که آزاد باشد.» کافه‌چی می‌گوید: «همیشه قبل از اینکه سلام بدهی او حالت را پرسیده بود و سرر جایش نشسته بود.» پیشخدمت‌ها اینجا مشغول‌اند و به آدم‌های مشهوری که می‌آیند چندان توجهی ندارند، آنها عادت کرده‌اند به رفت و آمد غول‌های ادبی… حالا هم که برندگان جایزه گنگور و نویسنده‌های معروف دیگر غروب‌ها اینجا قهوه می‌نوشند، نوشیدنی‌های تفراسونی سر می‌کشند. هر چند اگر زمانه، زمانه کامو و سارتر بود هیچ وزن زیر نامی‌رفتند که دم به‌دقیقه برای دود کردن سیگار بیرون بروند و به هر پنجره تکیه بدهند یا روی صندلی پیاده‌رو بنشینند… کافه دوفلور کافه قدیمی است. تو جاب پای آدم‌های بزرگ می‌گذاری… حالا کتابخانه شخصی آقای ایپ بزرگ به اینجا منتقل شده، کتاب‌هایی که می‌توانی فقط در ویتترین تماشا کنی. کامو، همی‌نگوی، رب‌گری، دیووار، اشتاین و… هر کدام کتابی به نام این کافه امضا کرده‌اند. پیشخدمت پیر می‌گوید: «قبلی در نام این کافه از کل این کافه بیشتر است، چند بار مجموعه‌دارها آمده‌اند و

دغدغه روشنفکری: از کتاب «فره و نجف» تا اداره سایت شخصی

ایستادن در میان برداشت‌های حداقلی و حداکثری از دین

سیدصادق حقیقت



در ماه‌های اخیر کتابی از مایکل وایز با عنوان «فره و نجف» ترجمه کرده‌ام و پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی قرار است آن را منتشر کند. مایکل وایز یکی از جماعت‌گرایان شهیر امریکایی است که مهم‌ترین اثر او در نقد لیبرالیسم است. به باور او مفاهیم اخلاقی لیبرالی نجف هستند و می‌توانند با تکیه بر سنت و فرهنگ فره شوند. همچنین بخشی از فعالیت فکری خود را دارد و از همین رار زندگی را می‌گذرانم. نام «مهروری» که در میان دیدگاه‌های حداقلی و حداکثری از دین جای می‌گیرد. دو رویکرد وجود دارد، یک رویکرد حداکثری و یک رویکرد حداقلی. رویکرد حداکثری این است که دین برای همه مشکلات جامعه پاسخ دارد. رویکرد حداقلی می‌گوید دین آمده برای حداقل چیزی که تصور می‌شود یعنی خدا و آخرت. بنابراین مسائل سیاسی و اجتماعی به عقل بشر و عرف زمانه مربوط می‌شود. ایستاله جوادی‌آملی از هواداران رویکرد حداکثری آقای اوست و مجتهد شبستری از هواداران رویکرد حداقلی به شمار می‌روند. از دیدگاه حداکثری فقه سیاسی اعتبار دارد و از دیدگاه حداقلی اعتبار ندارد. دلیل‌شان هم مشخص است؛ وقتی قرار می‌شود دین در حوزه سیاست و اجتماع پاسخ داشته باشد، این پاسخ را فقه می‌دهد. در رویکرد حداقلی چون دین اختصاص به موضوع خدا و آخرت دارد بنابراین برای موضوعات سیاسی و اجتماعی فقه اصلاً کارایی ندارد. اما کاری که من دارم می‌کنم اسمش هست نظریه «مهروری» ترجمه **confluence** که مقصود آن است همان طور که دو جریان آبی ممکن است به

ضد ضد پیشنهاد: نفی نوسازی به مثابه تخریب

سد کردن تخریب شهر تحت نام نوسازی

احمد میراحسان



ایا ما در بهار تجربه زندگی شهری و مدنیت قرار داریم یا در دوران بحران زندگی مدنی‌مان؟ به بیان روشن‌تر من به مرگ ارب و فروپاشی مدنیت‌های مستحتم پیا در رسیدم. نوزایی مدنیت؟ بگذارید به جای بحثی انتزاعی در بستر یک تجربه مدنی این پرسش را دربرار نوسازی یا تخریب، و نوسازی به مثابه تخریب، در این ارتباط با شهرهای خاص- لاهیجان- با یک بخونام پژوهشی هم برای پژوهشگاه مردم‌شناسی این شهر به نام «روایت شهر» انجام داده‌ام. اول بگویم که «لرنامیای شهر» یک جریان نوزاست که تعدادی از هنرمندان تحصیلکرده در عرصه هنر و در زمینه شهرسازی و علوم اجتماعی در لاهیجان آن را راه‌اندازی کرده‌اند. آنها از چند سال پیش در جستجویی چهره بازمانی شده شهر و اندوه آدم‌هایی که دغدغه شهر و خندهای لاهیجان را داشته‌اند و از مرگش هراسانند، از تعدادی با استناد به هرچه هنر دوت به همکاری کرده‌اند تا کارگاه‌ها داشته باشند. اثری به نمایش بگذارند. از کیارستمی گرفته تا شوبنگر، از پناهی تا گرامشلی، از پهری تا سبونی، از کیمیایی تا توشی یاسونابو و تهمی‌نژاد و کلاتری و… این دعوت را پذیرفتند. در واقع «لرنامیای شهر» این نوسازی به مثابه تخریب شهر است. اما همه مقصود فعالیت در هنر شهری در مسیر پایان دادن به مرگ و کسک و بهار شهرنشینی است. اینکه خود «لهیجان» را زیبایی و افسون و تاریختی، با قدمت هزارساله شهرنشینی که میدان قدیمی آن ۲۰۰ سال پیشتر از نقش‌چهان و عالی‌قاپو بنا شده، کلاً به کارگاه

روزنامه

سال پنجم■ شماره ییابی ۱۰۱۰■ شماره ۸۶ دوره جدید ■ سه‌شنبه ۲۲ تیر ۱۳۸۹■ ۱۳شعبان ۱۴۳۱■ ۱۲ جولای ۲۰۱۰

آخر

آخرین پیشنهاد: خاطره‌نویسی و خاطره‌خوانی

خورشید بر همه می‌تابد

سعید ابوطالب



«زندام که روایت کنم» گابریل گارسیا مارکز با ترجمه کاوه میرعباسی پیشنهاد من به نسل جوان اهل مطالعه است. این کتاب یک داستان ساده نیست، شما با خواندن «زندام که روایت کنم» به خشتی از تاریخ امریکای لاتین را می‌خوانید و از فرهنگ و آداب و رسوم مردمانش بدون اینکه به آن سرزمین سفر کنید مطلع می‌شوید. مارکز نویسنده‌ای است متکی به فرهنگ و ادبیات خودش. او در جایی گفته بود که یک جملۀ انگلیسی بیشتر نمی‌داند و آن «the sun also rises» است، یعنی خورشید بر همه می‌تابد. مارکز روشنفکری چندوجهی است که در کتاب «زندام که روایت کنم» تغییر جغرافیای سیاسی امریکای لاتین را به خوسی روایت می‌کند. این روزها خاطره‌نویسی در ادبیات جهان به سمت داستان‌نویسی رفته است و مرزی میان داستان و خاطره نیست. «زندام که روایت کنم» از همان نوع خاطره‌نویسی‌های داستان‌گونه است که هم به مخاطب اطلاعات تاریخی می‌دهد و هم او را جذب می‌کند. چون این روزها مشغول نوشتن خاطراتم از عراق هستم بیشتر مطالعاتم شامل خاطره‌خوانی‌ها می‌شود. غیر از «زندام که روایت کنم» که برای چندمین بار آن را خواندم، کتاب خاطرات صدراعظم آلمان هم بسیار من را سرگرم کرد. این کتاب با عنوان «زندگینامه سیاسی آنکلا مرکل» با ترجمه پریسا رضایی منتشر شده است. با اینکه کتاب به بیان سیاست‌های این شخصیت

قضیه شکل اول، قضیه شکل دوم: همان حرف‌ها و همان تصویرها

تنها بهانه برای خداحافظی

مینا اکبری



«تقابل غم‌ها و شادی‌ها» این همه آن چیزی است که درباره‌است گزارشگران فوتبال در ایران فکر دکر شلوع و کاملاً عقب مانده برنامه نبود. کسی به رضا جاودانی کمک نمی‌کرد تا هیجان را در مخاطبان از بین ببرد. سوالات کارشناسی خواستیم، حداقل به حال و هوای مخاطبان فکر کنید. کارشناسان برنامه عمدتاً چیز تازه‌ای برای گفتن نداشتند. در دنیای اینترنت و رسانه واقعاً حرف تازه زدن، مطالعه و احاطه می‌خواهد؛ گزارشگران که همچنان مسیر معمولی خود را طی کردند، خیابانی و میرزایی ناامیدکننده بودند و فردوسی‌پور هر از چندگاهی فقط فاصله خود را با بقیه به نمایش می‌گذاشت. با چنین روشی توقع ناآوری برای نحوه پخش اختتامیه جام جهانی واقعاً بسیار زیاده‌خواهی است. ناآوری این بود که به جای خفه‌کردن برنامه با آگهی و تیزر و تریویس، اطلاعات درباره دو کشور و فوتبال‌شان نه آن کلام، بلکه با تصویر به بینندگان ارائه شده. مسیر آنها تا فینال بررسی نشود. پشت صحنه گزارش‌ها نه به شکل کلیپ، بلکه به شکلی که مخاطب در حال و هوا قرار گیرد پخش شود و در پایان وقتی همان داستان تقابل غم‌ها و شادی‌ها بروز پیدا می‌کند به جای پخش موزیک ویا و تصاویر زیبا از کسانی که به عنوان کارشناس به برنامه آمده‌اند، سوالات دقیق، حرف‌های بهتری فراهم آورد. پخش بازی‌ها کار ساده‌ای بود. تقابل غم‌ها و شادی‌ها همچنان خواهد بود. به فکر ناآوری باشیم. تحمل کردن یک برنامه که ما به ازای دوم ندارد، ناشی استقبال نیست.

اتاق نویسنده: جایی که من در آن می‌نویسم

لذت نوشتن با خودنویسی

حنیف قریبی



برای همین هم هیچ‌وقت به نوشتن در کتابخانه فکر نکردم. کافه دیویری‌های گلی‌گلی دیوارهای اتاقم را پوشانده، دلم نمی‌خواهد عوض‌شان کنم. این گفتگویاری‌ها مرا یاد رستوران‌های هندی می‌اندازد؛ جایی که در کودکی‌ها دلم می‌خواست همه زندگی‌ام را در آن رستوران‌ها بگذارم. همه آنچه در زندگی‌ام نقشی داشته‌اند و دوست‌شان داشتم یک نشان و نمادی در این اتاق دارند. عکسی از روزگاری که مادرم یک دختر جوان و زیبا بود. او و دوستانش این عکس را سال ۱۹۴۳ گرفتند. آن سورت عکسی از پدر و مادرم در سال ۱۹۵۴؛ سالی که من به دنیا آمدم. بالای همه آنها هم پوستری از فیلم «لیباسویی محبوب من» که نامزد جایزه اسکار بود، من زیاد کتاب نمی‌خوانم، در واقع وقتی برای کتاب خواندن ندارم. با این حال دور و بر میز کارم پر از کتاب است؛ کتاب‌هایی که این طرف و آن طرف اتاق و میز کارم چیده‌ام. از دور انداختن کتاب متفرم، معمولاً صبح‌ها کارم را شروع می‌کنم. سعی می‌کنم از دور و بر ساعت هفت کار را شروع کنم و کار را اغلب تا دور و بر ظهر ادامه می‌دهم. چندین ماشین تحریر دارم، اما گیر آوردن نوار تایپ این ماشین‌ها راحت نیست، هر چند کامپیوترهای رحمتی هستند برای نویسندگان اما من ترجیح می‌دهم اتود اول داستان‌هایم را با قلم و بوبیسم و کامل کنم و بعد آنها را تایپ کنم. نوشتن با خودنویس یعنی لذت واقعی نویسندگی، و انتظار برای هدیه گرفتن یک خودنویس «مون‌بلان» (آن ماه) که سال گذشته در مجموع ۲۹۶/۶ میلیون دلار فروخته بود، جلو بزن.



پولانسی آزاد شد

دولت سوئیس روز دوشنبه به طور رسمی با درخواست امریکا درمورد استرداد رومن پولانسی فیلمساز صاحب‌نام برنده‌اسکار به این کشور مخالفت کرد. مقامات قضایی امریکا از ماه‌ها پیش به دنبال استرداد پولانسی از سوئیس بودند تا به اتهام ارتباط غیرقانونی با دختری ۱۳ساله در سال ۱۹۷۸، محاکمه شود. مقامات قضایی سوئیس می‌گویند مقامات امریکایی حاضر نشدند متن یک شهادت مرحومه درمورد محکومیت پولانسی در فاصله ۱۹۷۷ تا ۱۹۷۸ را در اختیار آنها قرار بدهند تصمیم شگفت‌انگیز دولت سوئیس می‌تواند به سه دهه تلاش ایالات متحده امریکا برای مجازات پولانسی پایان دهد، مگر اینکه او به کشور دیگری سفر کند که حاضر باشد وی را به لس‌آنجلس تحویل دهد.

تهران : اذان ظهر ۱۳:۰۰ اذان مغرب ۲۰:۴۲ اذان صبح فردا ۴:۱۶ طلوع آفتاب ۵:۵۹

راست پیروز است

سیدعلی میرفتاح

mirfattah@yahoo.com

کرگدن نامه

بالاخره یک روزی گند این هشت‌با هم درمی‌آید و معلوم می‌شود که پشت این پیش‌بینی‌ها، نظام سرمایه‌داری ایستاده تا سر ما را به این دیک و یک، سه، چهار گرم کنند و نفت‌مان را بدرند و ببرند. همین حالا هم که معلوم شده این هشت‌با هم از همه جا بی‌خبر بوده و تنها هنرش این بوده که راست را به چه ترجیح دهد و داخل طرف راست برود… پس پیشگوی اصلی متصدی آکواریمو بوده که طرف برنده را سمت راست می‌گذاشت… در خیال هشت‌با بودم که خوابم در ربود. **کیورچالی:** همین که هشت‌با راست را به چه‌چ ترجیح می‌داد، نشان از هوش زیاد و فراست ذاتی‌اش داشت. ما ۸۰ سال عمر از خدا گرفتیم، کلی توی زندگی چپ و راست کردیم، کلی چپ کردیم و راست شدیم، باز هم نفهمیدیم همیشه به تدوای چپ و راست باید طرف راست را بگیریم، آن وقت این هشت‌با با این کله دوزنق‌هاش می‌فهمد. **موییدی:** ما چی فهمیدیم که این را بفهمیم. همیشه خدا محاسبات‌مان غلط از آب درآمد، شدید طرفدار حاکم معزول. **امیرشاهی:** حتی حالا هم که درمید، با زنمی‌فهمیم که چی بگوییم و چی نگوییم؟ باز هم همه پیش‌بینی‌هایمان غلط از آب درمی‌آید. نومن‌اش همین شرق. واقعاً اگر ما بعد از ۷۰۰ ۸۰۰ سال زندگانی، متنبه شده بودیم و عقل‌مان درآمده بود، این روزنامه را ول می‌کردیم، می‌آمدیم شرق؟ **روشن‌ضمیر:** آخر غیر از شرق کدام روزنامه را می‌شناسی که ستونش را از دیالوگ اموات پر کند؟ **کیورچالی:** یک عیب جناح راست همین است که با اموات خوب نیستند. وقتی همه زنده بودیم، با زنده‌ها خوب نبودند. **موییدی:** ما آن موقعی که توده‌های منفرود بودند، رفتم تو حزب توده. بعد که توده‌های سر و سامان گرفتند و یک کمی حزب خود را به شدیم ضدتوده. بعد هم که ملیون از چشم افتادند، ما شدیم ملی دواتشه.

روشن‌ضمیر: از روزی هم که ما درمید، هیچ کس نمی‌کند که محض آرمزش اموات یک جعبه خرما خیرات کند. بالکل اموات را فراموش کرده‌اند و فته‌اند. **میرفتاح:** حالا نه که زنده‌ها را خیلی تحویل می‌گیرند؟ من زنده، چه گلی به سرم زدند که به سر شما زردند؟ **امیرشاهی:** فعلاً دور، دور هشت‌باست. ببین چه می‌کنند برای این تکه گوشه متحرک؟ تازه وقتی بمیرد ببین چه قیمتی پیدا می‌کند. خوراکش را قول می‌دهم که زیر هزار بیورو نفروشد. **میرفتاح:** یعنی شمال‌ان داردی‌به این هشت‌با حسودی می‌کنند؟ **کیورچالی:** اینکه خوب است، ما به کسانای حسودی درمید که هشت‌با پیش‌شان پادشاه است. این را ول کن، به این فکر کن که همیشه راست پیروز است، حتی اگر…

سکانس آخر

هری پاتر و محفل ققنوس

نهمین فیلم پر فروش تاریخ سینما

«هری پاتر و محفل ققنوس» به عنوان نهمین فیلم پرفروش تاریخ سینمای جهان معرفی می‌شود. مسوولان شرکت فیلمسازی برادران وارنر تهیه‌کننده این فیلم اخیراً متوجه شده‌اند سودی بالغ بر ۱۶۷ میلیون دلار را به خاطر درام‌رزی‌های غلط در توزیع این اثر صرف کرده‌اند. این فیلم به دست دانتی کوکر درآمده. به نوشته گاردین، این اثر که محصول سال ۲۰۰۷ میلادی است در مجموع رقم فروشی بیش از یک میلیارد دلار را پشت سر گذاشته است. کتاب هری پاتر و محفل ققنوس پنجمین کتاب از مجموعه داستان‌های هفت‌گانه هری پاتر نوشته «جوان کاترین رولینگ» است. این کتاب طولانی‌ترین رمان این مجموعه است و نسخه امریکایی آن ۸۷۰ صفحه و ترجمه فارسی آن حدود ۱۲۵۰ صفحه دراز است. کار رسیده است، فیلم هری پاتر و محفل ققنوس ساخته «دیوید یتنس» با فروش تقریبی ۴/۳۸ میلیون قطعه بلیت، موفق‌ترین فیلم سینمایی در کشورهای قاره اروپا در سال ۲۰۰۷ بود.

مل گیبسون اخراج شد

مل گیبسون بازیگر سرشناس هالیوود هفته گذشته از آژانس خبری ویلیام موریس اخراج شد. منابع آژانس خبری ویلیام موریس گزارش دادند مل گیبسون بازیگر نامی هالیوود هفته گذشته به دلیل رفتار نادرست و زیر پا گذاشتن اخلاقیات اخراج شد. به نوشته هالیوودریپورتر عامل اصلی این تصمیم به‌منظره این بود که گیبسون دیگر مانند گذشته یک عنصر بوسار و پر درآمد برای این آژانس است. به حساب نمی‌آید، یکی از منابع آگاه این آژانس خبری گفت: در حال حاضر مل گیبسون کاری برای انجام دادن ندارد. او پس از این، فیلم‌های خود را کارگردانی خواهد کرد.

«من نفرت‌انگیز» در صدر گیشه

آسوشیتدپرس نوشت «من نفرت‌انگیز» در صدر گیشه فیلم‌های امریکای شمالی قرار گرفت. فیلم «نیمین» «من نفرت‌انگیز» که در واقع اولین بازی‌نام سه‌بعدی شرکت یونیورسال محسوب می‌شود، درباره یک شخصیت شرور دست و پا چلفتی است که نقشه زنده‌ین ماه را می‌کشد تا اینکه سه دخترچه یتیم وارد زندگی‌اش می‌شوند. علاوه بر «نستو کارل» که به جای شخصیت «گرو» حرف می‌زند، جیسون سیکل، راسل برند و جولی اندروز از دیگر سینماگرانی هستند که کار دوبله را انجام داده‌اند.

فیلم سینمایی «شکارگران» که به نوعی دنباله فیلم علمی-تخیلی کلاسیک «شکارگر» (۱۹۸۷) است و بازگرانی چون آدرین برودی و لاورنس فیش بورن در آن نقش سربازهایی با بازی می‌کنند که در جنگل تحت تعقیب شکارچیان بیگانه قرار دارند، با فروش ۲۵۳/۳ میلیونی در جایگاه دوم قرار گرفت. فیلم «داستان بلند تاریک و روشن: خسوف» با فروش ۳۳/۲۵ میلیون دلاری خود جایگاه نخست هفته اول ارکان را به دست داد و به جایگاه دوم سقوط کرد. این سومین قسمت از سری فیلم‌های دنباله‌دار «تاریک و روشن» است که براساس رمان‌های رفرفروشی از «استفنی مایر» ساخته شده است. انتظار می‌رود قسمت سوم این فیلم از قسمت دوم (آن ماه) که سال گذشته در مجموع ۲۹۶/۶ میلیون دلار فروخته بود، جلو بزن.